

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	خطی
۱۷۵۳	

صفری

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: **استعار (معمول)**

مؤلف: **محمدرضوی**

مترجم: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: **۱۷۵۵۳**

---

جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب: **۷۰۸۱۶۸**

صغری

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: رسائل (مستقل)

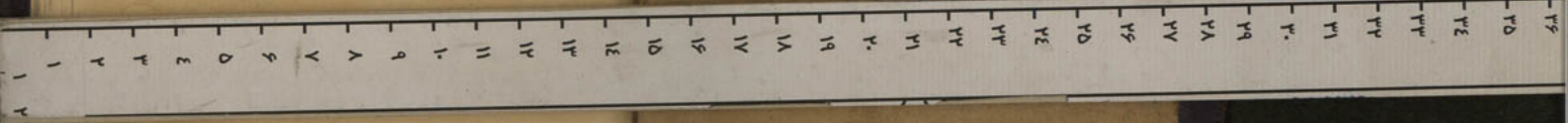

مؤلف: محمد زویج

مترجم: \_\_\_\_\_

شماره قفسه: ۱۷۵۴

شماره ثبت کتاب: ۲۰۸۱۶۸

مهره کتابخانه



۱۷۰۲۰  
۲۰۸۴۸





فاطمه نور اولین باشد	کار همه حسن بهترین باشد
نور شامی علی عظیم	در بوی زینهار هر کجاست
چو کند شد روز دیگر انور	شد سجده روان آن بخدا
دش بعد از مار بر سبزه	کرد خیمه خاتون البر
بعد فرمود آنچه خیر خدا	کای چو چرخ ز پروردگار
گشته نازل ز توحید جلیل	بهر تزیین چو شبه جبریل
بگو هر یک نام عبد الله	اول لقب که یا رسول الله
بر امیران دهر ز عیضا	یا صیبه یا سبط زینا
در جوهرش بقیعش بر دور	هر که گوید مهین داور
طبع علی کجاست آید	هر که از جنبل در خرد آید
شب که بر تو پیغمبر	گفت او خواستهای دگر
رود دیگر عزیز رسول	گفت در ستاد کل بنول
بعد از عمر شد خلد	کرد با جوهر نیر از آن محمد
گفته یقین بیک رسول	دخترش ناز و انور
باز گشت سر زینار	نام هر دو شیر بد نصیر
او بهین نمر گدازه	نزد لب نکس فرساده

انور عن من مثل لیل و نهار	رشته مقصد نقر بعد بر زار
با تمام بر زین پیغمبر	از بر این شفیع محشر
شد معجزه ما هر لب گفت	در جوهرش مثلان فرمود
هر که از این چو پیغمبر	حشمتش کجاست باریت
بود در همه کجاست از خراب	عبد الرحمن عرف از صیبه
داشت از مالش بر شایه	بر معرفت شیعه و کفار
رزقش از کرم غیر بار	بر شربت زدن ز ناز
شتر و بک و با هستر	جنس و اسلک و مند و کور
بگو فرزند خود و مهر و دار	داشت سینه و کین از بار
بگو دیر از هر از عیسیه	در دکان کسبیه و کپ
عاشقش تمام نبشته	جسد دور کار جوهر پیسته
از جوهر ز در و در کور	در شب شماره از فرود
انور فرشتش سر درین	گفت در مقصد بر اس یقین
امر م تا غلام شمر با هم	بر در ز خاک رده با هم
ایچو کرم بر از خدا	حسبم که از لطفش آید
زین قبل هر ذرات کور	سید فایده است کور

چو کند دیدار کز سر درون	گشت خدایه مقربین
بار دیگر گشت کار مولا	هر چه دارم ز نوره و نور
همه لاله و شرف نام	بجز غم ز روش بر اندام
خسته مظهر چه این بنید	وز ناله ز غم ز غم و غم
گشت ایرو این غم پست	خجیبم حال و نمانست
پس گشت ز غم برود	تا که از این غم بشیرت
همه از بهر گو که در حسین	در کس یک کلمه با نمانست
بعد از این ز غم در غم گشت	خاک تو نمید بر سر او گشت
صحنه این کلام بر بهالت	تا که کرد ز ناله اموات
چون نظر کرد بعد از غم دید	همه تیرت در درم داردید
پس نفر گشت در غم بداد	مگر کفتم تو را که غم با بار
کام چو گشت غم منبت	خسبش کرد کار است
امر که است خلق ابکر	در بده نور را نمود و کرد
هر که که کار خواند نور	نور تا بد بر او ز غم ر
نور لعل حال و میراث	ان تا کس شخص اعظم ان گشت
در خدایند نور میخواند	قدر را در لاله کس میداند

بعد از این ز غم در غم گشت	که بگوید کس کس خدای
شکوه اشک کس کس خدای	تا خستد با غم با غم
در زمان جبرئیل که نزل	در هر دو لاله از کس رسول
گشت بسید نام جهان	از تو بر پست چه کس کس
امر که که کس کس پست	در شمس چه رجب ام پست
میشود ز غم ز ناله نزل	پس ز غم خسته شد و ناله
طافه مال او در غم پست	استم لاله در غم و ناله
پس بران خلق ابکر	بجز خود خستد در غم پست
پس بران خلق ابکر	که خدای در غم پست
بعد از این کس کس پست	گشت دید از غم پست
همه تا تر است با غم پست	تا که لم بر کس پست
هر که نزل کس کس پست	رنگ کس کس پست
ان لاله کس کس پست	ان لاله کس کس پست
انکه از غم پست پست	کس کس پست
انکه پست نزل ز غم پست	است ز غم پست
پس غم کس کس پست	پست امر در غم پست

این سخن صحیح است پس بشنیدند  
 هر که در وجودش سحر فانی  
 همه از حرف حق دل پیوسته  
 که بر جام حسیه بر پا  
 بر زلفش نهد مشک و گل  
 این سخن صحیح است پس  
 سید هر چه در خرد  
 شد در کف خفته هر زمان  
 بود در چشمش سحر  
 چه منزل باشد نازل  
 هر روز آن صحیح است  
 تا که کف زهر باشد جدا  
 چو چرخ بدید که کعبه  
 کش الله البر بیا  
 بود و نشسته در  
 الخضر نشسته در چو ناله

برت و یکسوم بدو  
 دید ز هر جا که کعبه  
 از زهر شکر که شکر الله  
 لایک زهر نهر بشید  
 بعد از آن وقت که  
 بار هر م شفیقه چه چنان  
 کش سبیل الله العجب  
 ذکر نسج افروغ چه رسید  
 چو که اصرار بر حق دیدند  
 همه از غم خویش بر شدند  
 در شرم چه ذکر جبریل  
 کش کار برینا خوش خدا  
 خازن زهرت لایک  
 خست عدل لایک  
 هر کس که خدا بر حور الیقین  
 عطر و مشک و سیر بر دل



و بخت نهند سوره بسین	اسم بسم شور حسن
اسم نام جهانک جنب	حوصه بشد ملک بکرم خدا
اسمان چهارمین آیند	کسری لاله زور کددارند
یکت خشته نام دی یار	والله اور خوشنقان بل
پیر یغزان خالق البر	با کداز و بفرشته منبر
کنند او خطبه بیع نش	در بجه حد فانی نیکت
پیر کد خد ایر رب مجید	کایر لایک کوا فرخید
در این ایدم حسنه غمنا	عقد بسم بخر عابد
بعد از آن عقد کند طریه	ریز و از خف جین نیکت
پیر لایک نام بر چسیند	غزل که پیکر کشند
بعد گفت لایشته و الا	این زمان عقده ز فاجعه
بسیار شریف گوشت	در بفرشته انور
پیر و اول شد سجده نمود	سوی سبزه خطبه لقا
از پس خطبه هر شهاد	کشت کایر لایک از صغیر
و حیر اوله جبرئیل حرا	در بجد رسد ز فاجعه
بعد از آن روی تشریح کرد	جان حیدر خورشید فرمه

ایکده تبرک بسم فرخند	نیز بخوان تو خطبه بار و کر
آن امیر عرب شد مشغول	پس بجد رسد از سر اول
خطبه بیع نشد وین نام نهد	بعد از آن رفت شیرین عجب
سجده بلا حول و لوه کسری	این سبزه بر کشت حیر
بعد از آن کشت بر بفر	تا نهد در زمان حفر
سه طین یک بویز درین	دیگر لایک کسین حرا
قست اول شه فرمه	جهت لایک بل نهد
بعد از آن سید عرب بسم	رفت زوزان و امر حرام
کشت در زوزان فاطمه برود	از بفرشته مایل گوشت
در حاکم خلیفه مالک داد	بنام سید این زمان براد
بر سر کسب کسب چرب شد	عقد و حیر شل سوزید
و حیر اوله جبرئیل حرا	در بجد رسد ز فاجعه
پیر بر و نشد ز فاجعه	بسیار زوزان حیر
کشت زوزان فاطمه	در بفرشته درین شالی
دشت در این شد لایک	بر کشت بر فرود باراد
شخص احبار سید باو	کشت خطبه بر کشت



لکش چشم رسد مبرکب و	لرز شرم لودج لبنداد
لرز جان تر سرش گمده بزم	بعدیک خرچد بد ز سیر
لکش در روشل چند زبان	لده مشال و خرم و خندان
نه لب بس و نه وضع از زلفها	بود شل زبان زین دین
در چه لبش کجاست سر دروین	بودن آنرا نام حور المین
بود در لایح سخن چیب الله	در زلفش خمر آینه از لاله
هر زلفش فریش با دل مشال	میرسند از پد مبرکب و
شاه فرمود از رچه جان	تافت ننداند آن نام زبان
لند از لندم لپس لهد	داشت لردم بر سر سندا
بر یکا از شرمون مشال رنکو	سختی سینه پان فرمه
پس بفرمانش سر سرتق	در زبان لکش آن شمشیر
شاه خبر شد از و پروان	داشت لب سبوی کوی کوی
بی لکش شده سر و لب	لکش از لطف قهر رسد آن
در لایح سبوی کجین و ببر	ببسریش ز آب کرد صغر
پس بفرمان آن نام لهد	که در حاضر برایش در دم
بعد از آنش رو لب کج	لکش در لید کوش از زبان کج

هر که مار لرشیمان بشد	از جان و سرستان بشد
در کله او برسد پانچ آبار	مگر کس مرگت از کله ر
هر که از خمر سنا کجید رنکو	شاه روان کس از بندش ل فو
سید مچبه در کوشش جان کجود	لین بر کله و شمشیر کجود
هر که در سینه صید رود	لحم کجی و حیدر کجی
تک شیکه و شمشیر بود	لکش بر روی کفر از فرود
یا عی شرم از کله آن لودم	مگر از جاکستان لودم
میخیزد بر هر کله آن کج	از جیبش خفص هم کج
مهر خفص بر دم فرزند کج	سرس خاک سرش کج
بر کله از کرم ز خر زلف	بسر تر بر نام رض
بعد از آن نیکیر پیش کج	سلا بر نور هر چه پیش کج
دقش کس در سر کج کج	تا که از خاک لود بر شرف
دو چهار لکش سغیر	آب حیات در رخ

دشمنی که نام زبیر	
آورد جرم تا بر در جمل	
بنم خدایه کن و سخن	زبسم الله اول کثیم زبان

بصیرت همگامی در این راه	هر سر در عهد کار
شکستنی نام او بر این جهان	هر آنکس که نامش کند دلچسب
زین و سهر از جن و ملک	ز یاد صفتش بر شد گشت
فرزنده لاکت نه و مهر	گفازنده نه ز وقت سپهر
حجیم دیم و عظیم و عظیم	سبب پیرت حیرت و عظیم
بعیدت عظیم و عظیم و عظیم	بوصلت نفس و عظیم و عظیم
کل از خاکت فرزند لقمه زلف	زینت او که هر تابناک
بشعش بکشتیم زین	پس از ذکر حمد خدا بر جهان
بر ز جملت نه اندین	حسب سید المومنین
بر شایسته بگویم عظیم	شیرازه خواندش خدایا
سه از معش عشقش محرم	چه بر عرش ز یاد کشته قرم
شغف امم سید صعب	محیط لکم خانم منسا
منا گویم از حضرت الفعار	پس از ذکر گفت رسول کبار
کرده نیایش خدایا کریم	ز ویرج او است عظیم
لکم به یک چو کشته او	دعی او دم کرم میانه رو
برکت وی باران	بپایه ایست بر عماران

به یک سر ز آرزوی نرس	هر چه چه سر در دم ز نرس
پس ای آری آب آتش زلف	هر چه چه سر در دم ز نرس
به یکه نام زنده نشو	از آن که تهنیت نشو
پس ای فرزند جن زلف	دلها چه بر تو کشته زلف
بی در زلف که شد تیر	زلفا که تهنیت کج هم بریز
پس ای فرزند کز آن	من ده زلف که ز نرس
اهلک ام ز نرس	در بر کز دستم بر خدایا
پس ای فرزند شایسته	پس در زلف که شکر کرد
ز نرس که جم غم ز نرس	بند لب لبم از لب ز نرس
پس ای انیم روح امین	فدام بدریا عظیم
بسین جان کز نرس	پس ای جم مکر ز نرس
پس ای فر روح از نرس	بشد ز نرس چه پر دین
چرا که ز نرس ز نرس	شیر و ز نرس ز نرس ز نرس
پس ای با نرس	منور ما دین و دین
بنج ده از نرس که کثیری	هر یک کلمه از نرس لقمه پی
پس ای شرم است ز نرس	ده نرس لکم هم پیش نشو

چو ابر بر بزم ابر بیدار	ز لعل و زیا قوت و در لعل
تا بر زنج شد کشف	ایمیز بر در بحر کشف
که کشید کوشش ایندیش	چو شه شه شکر شکر ایندیش
روایت کند را در این مقام	در عهد موسی علیه السلام
تا که گریه یار و در این حکیم	در دین و ایمان خودم
ببر و عابد و دلبر و پارس	مترخواه مردان سله خدا
شرف در مشغول در کوشش	نشتر عتر فضل در کوشش
همی کرد و لطف شایسته	منجا جت به جگر کله کار
ز تعریف از صف خیر لانا	ز نور کشیده بعبر بدام
بجور است هم از صف کرک	که خوانده و کله اور کرک
شد از جندل عس صفیر	دلش کشیده از قید غم ببل
ز شوق بی تا در جگر نشد	چنان بهر او پتو زد نشد
چه همسر رو نشد و دلش	با هر خدا سر و دلش
پس لکن هم درین حال	ز شکر و دلبر و بهایان
بگردد و در در در در	عبد و ترغیب برین و لغیر
همی که مدح رسول خدا	فرستاده صورتش در

بی لعل و زیا قوت و در لانا	شسته نور او در هر او مقام
که بر لعل شغل لب لب	که بر خوانند مدح بی و لیل
که بر غنم صفیر ندر لعل	همی که یقوت از لعل گذار
که بر از غزلان شه بحر در	ایمیز بر بر حیدر حینه در
روان لعل سیاه بر این	دلش غنیم شد در این پیش
بگردد و در دشت در لانا	همی که از عابد پارس
چه نزدیک شهر دیده شد	تا و دلبر با صفی بدید
بنا که یک معبد از این	پس لعل که اندر لعل مقام
تو غیر خلق لیس و لانا	بملا و لعل حیدر حینه در
شد کشته ز لید همیدیم	بود از غیر لغیر و حیدر
چه لغیر و حیدر حیدر	جبل لغیر حیدر در و حیدر
طبع کرد و یاران خود در نام	نزد و حیدر لغیر و حیدر
همه که لغیر کشته شدند	چه پر دانه جان از لعل
لعل حیدر حیدر حیدر	ب زید و در زید و حیدر
لغیر لعل عابد پارس	ب دل حیدر و حیدر
ز شسته و حیدر حیدر	بخط حیدر لعل حیدر

<p>             و در میان او چشم بر سر رسید              پس از آنکه بر آن صحبت کند              چه فریاد کند درین جهان خرد              به پاره و پاره بعد از کولار              سوزش عالم در لور حوت              ز کس که در میان است              چه میبوشد کرد و چه میبوی              عی نام بن عیسم و دالاد              نیز در صبح جمعه حجرات              نیز در روز شنبه اول              نیز در جمعه کایاست              ز بعد ازین نیت سخن آودنا              هر آنکه کند نیت بر این راه              بسوزد و بفرج خدا بر آید              بود نام او نام رحمت              پس از مصطفی بر روز جمعه           </p>	<p>             است و اندرون صدق پیکر              با اولاد کوه حضرتان هر کجا              رحمت فریاد در خاک کولار              چه از مرگ فریاد کولار              چه از سوزش کوه شمش              بطولت کس تا بان کوه              کند بر همه سرور و کس در ری              هر کس بعد ازین شادوار              عی حوت لال بر کوه              عی حوت کوه کوه              عی حوت کوه کوه              بفضله و جو اندر در پرورد              بود در میان او نام              معذرت کوه در عذاب الیم              به فضل کوه کوه کوه              نیاید رسول و کوه کوه           </p>
--	---

<p>             بود و نیز از بسخ و درین              چه میبوشد در کوه کوه              کند هر آنکه کوه کوه              به بیرون است              ز کس که در میان است              کند دین عزت بر احمد قبول              پس از آنکه کند سخن در مصطفی              بعد ازین نیت درین              چه از روشن نمیداد              بعد ازین نیت در این مقام              شد خام نیت بر این              است ز کس که در میان است              درین نیت شکر کوه              به فضل کوه کوه کوه              پس از آنکه سخن کوه کوه              شادوار کوه کوه کوه           </p>	<p>             به اسم برزند دین و کوه              بکس که در میان است              بشهر مدینه بکوه کوه              بکس که در میان است              شود سخن سخن بر آید              شود خصل انسان رسول              در احوال بشهر اولیا              بنمید در منزل استخوان              شود سخن ظاهر از هر کس              چه اسلام گیرند از هر کس              بسپارد بشهر کوه کوه              در آود در اول کوه کوه              بر در آود در کوه مصطفی              نه با برکت در لال چه بزند              در کوه کوه کوه کوه              در کوه کوه کوه کوه           </p>
---	---

در آنم بخت بجز نمانا	کند خج صدق از آنجا
چو پند این بجز باهر	هر کردید زان زین ظاهر
همه دین او کفایت پیدا	خجش پیش بجز کردا
مناظره هایشان	نماید این قریب از نام
هر کجا ام برده شرفها	هر جان و مال و همه قریبا
مساواتش بچند سر	هر چه بود بجز کفایت
هر چه بود کس پروردگار	عدویش بجز رانده کفایت
هر آنکه خجش کند کفایت	لقین از کسب و خجش است
بگشاید از هر آنجا که بجز	سپر و درویش بجز کفایت
سپرد از کس بجز با کفایت	چه بکشد در سال و در نمانا
بجز آن خلاق لوح و قلم	حیاتش بسیار کفایت
بجز آن کس بجز کفایت	بجز آن کس بجز کفایت
چو شد در جهان بجز کفایت	شده به نام بجز کفایت
خبر خج ما را بجز کفایت	هر چه بود بجز کفایت
بگشاید بجز کفایت	شده از کس بجز کفایت
هر چه بود بجز کفایت	چو خج بجز کفایت

صفیه و دل بجز جانشان	بمیردند از نمانا
بگشاید در منزل خویش	نشده امیدش از من
تا بکشد از زین شیداد	صالح بجز شرف کرداد
چه بکشد تا نصه و پسران	کفایت بجز کفایت
شب بجز با آن بنام	چون کس از من بجز کفایت
شده از کس بجز کفایت	ز کس بجز کفایت
بهر جایی بجز کفایت	بهر جایی بجز کفایت
بجز کس است با کفایت	بیشتر بجز کفایت
بهم کفایت بر زمین آمدند	بیشتر بجز کفایت
شده از کس بجز کفایت	چو خجش بجز کفایت
همه بجز کفایت	علمه بجز کفایت
کشوند در کفایت	همه بجز کفایت
تا هر روی زمین بجز کفایت	ز کس بجز کفایت
همه بجز کفایت	همه بجز کفایت
بجز کفایت	بجز کفایت
هر چه بود بجز کفایت	بجز کفایت

چه کردید سیر با و محمد	یا کشت احمد نام حمد
یا پناه و تر نام خدا	شد از جرم شد لک
یا دیگر بر قاتل امر کن	یا خوانده شد سید لکن
یا مگر میر خیر کشت	یا مصطفی شمع نما
یا بشر خفت محمدت	یا سید صمد کانیات
یا فضل هر شکر لکلید	یا زینت عرش بر محمد
یا مرشد جبرئیل امین	یا بنده جافان افروز
چرا کشت خرم خندان	چه ظمیر شد آن مراد
بسجده و کجاست بر قراد	چه در آنکس شد نوبت یاد
بفرشتگان چه خشت و تر	بمکرم لبان خدا و قدر
حد بعد بر سید لکن	چه دیدند کفار بگوشین
بر دایه حبش لشکری	هر ماه با چه کتوری
ش پر دلان فرشت جلال	سر سرکن کور سید لکن
بک کشتید هم لبس	بنام چه در سید لکن
کنن تر از هر جا روشت	همه پر هم در پرفتن دیر
کنند بر همه سر در هر دری	هر که زند لا و مغیری

که بر فرشتان بسندش	هر بعد آنکه شرکان میچش
بر غم سگند از که فران	هر لطفش پر هم عشان
بریزند در خانه مصطفی	مانند نوح امیر نور خدا
پس بنگاه نازل شد جبرئیل	پس در مقام بر جبرئیل
هر میریزد بر خیمه خاتم	در لایه بر شد خیمه خاتم
هر درازند که خرم قاتل	بشیر تر ما هر بهر جدال
در تل با دیدار که خرم کعبه	بشود مدینه پیش فرود
بر دستش از کعبه خندان	نمود لبش در مدینه مقام
مدینه شد از مقدس گشتن	شد کشتن بکعبه باغ خندان
هر با جرد نظر بر کردش	همین که الیک با طراف
شند هم ز در بر سید لکن	بشهر مدینه زین با وقار
بشغول خط چشم خدا	تروش نشسته شد لافعی
یا کونجی از آنست که هر آن	هر اسلام بعد از پیشین
خضار بر سید لکن شراب	هر دهر بر اهل جان آثار
چو لیکت نیش چه شکر کن	بگشهر هم شد سب
شده از کعبه خرم صمد	به بر شسته هر از کن چه



چو نام تو گشایدش بگوش	بصبر بجزایبش گزینش
چه بجز شد ز حال او مصغیر	ببیشش که با هر خدا
سزای بد او که ز کفر است	بر شرفش ندانم چندان
پس از آن که زنده بر آنکه	ز شرم بی گریه آواز که
چه دیدیم که بجز از آنکه	بلا که کرد ایمان قبول
بگفتند در صدق و صوف	شده چو کز آنکه دل جدا
چه روشن شد در ز ایمان دلش	روان شد کسری و هم نماند
بگفتند این چه حقیقت است	شدم چو کز سید المرسلین
یقین است سید هر دو جان	لکن سر فلان بر هر دو جان
هر آنکه بر لب بغض او دلگداز	ببیند عجز بر رویه
شاه را که رسیده است	قول در نهایتش آواز است
اگر درین حال گشایدش	ببویید از قهر پروردگار
پس کرد عجز و بی رسول	نگزوند این امر قبول
بی بد نیز در سول کسین	بالسید بر خاک هر چه بین
چه در کشته در دین فرزند	بود شکی دیگر جسم نماند
دل گشته خون بهرام و با	که شهنشاد ج ز دین شاد

اگر جسم بر حالش گشاید	ز چه صفتش بر لب آوری
بفرمود سید مستحق	ز خاطر نام هر چه بر لب آوری
بر لبش بر لطف و رحمتش	هر چه درش نماند گمان
بگفتند آنکه ز کفر است	بغض تو را هر چه درش آوری
بغض هر دو دارند در میان	نمیدانند که بجز این جهان
لکن لطف تو بر این است	بچشم قدم که کرد بر آوری
بفرمود حقیقت چه بر مقتدا	قدم ز کجاست بر هر دو عالم
شود کلمه که چه خلد بر لب	زند بوسه بر خاک او هر عین
ببویید صراحتی که با بر نام	هر چه شیر و در عالم و در لکن نام
چو پسند روی تو را	چون غمت و این که گویی تو را
زین قدرت سزاوارند	شرفیای از بغض این شوند
چو شنید از او این سخن مصغیر	بگفت اجابتش نام و دلا
بر خود که میخواست کن	هر چه خویش خایه تریش کن
به راه آنچه خدایت	ز صحت با جید صفتش کن
سیم ازین حکایت دین	چو شنید این که هر چه در لکن خوان
زین کشت سر در خوشی	سر زنده اندیش را در سر

شد از شوق نماند بر در کمان  
 سحر کف نه خورشید روی نی  
 بر وجه روز و در کوه صحرای کجاست  
 هر آن خیزد که لایق مهیان  
 ز سحر لایق محیط کرم  
 چه در وقت تیر و چه در شب  
 بر چه خیزد خسته آنجان  
 چه تا در ریش شمشاد افکار  
 چه خورشید که بشیر و بند  
 صبا به زید چرخ لاکه رود  
 چون دید چو شمع مهر جلال  
 بر دایره بر خاکت پی نی  
 بسینه در نقین اول که لب  
 بودی چه در صف میانه  
 در آنجا چه خیزد منزل با صف  
 چو شست زب و لایق بار

و با بر لب لایق صحرای کمان  
 در مهتاب لب و پای و لایق  
 بی شید آمد خسته کجاست  
 چه می نمود آن که ز زبان  
 در آن شب سخن می پدید چه م  
 بر آید که سخن شید در کجاست  
 به نظر ز شمشاد چون  
 کند جان فصل بلبل بر پیشانی  
 ز پشت هر دو لب بد بیک  
 رسیدند در منزل آنجان  
 ز چید در لب چو مهر جلال  
 بالید روی شمشاد  
 چه دیدند لبش آن کجاست  
 چو آنوقت بسیدانیت  
 که از آن شب سید کرم رود است  
 بهر لب صحرای کمان لغت

چون است زمره و آید از طرد م  
 پس در او کل آن کجاست بر چه  
 به سائل اشرف به زلفه و زن  
 ز هر چه زلفه زلفه شد عین  
 همه تر و حریف نفس کجاست  
 چه نگردد از لب آن کجاست  
 بر در لب صحرای کمان  
 ز آنوقت خورشید خورشید  
 چه تا مهر بر کاغذ او زند  
 بقای او بود چه بر چنین  
 بقیش نیز با و لایق الله  
 ببید از زلفه آن کجاست  
 و لایق خداست دل دل سوار  
 قدم زنجیر زلفه زلفه کجاست  
 چه در کجاست باز اول آن کجاست  
 تا می دیدند آن صحرای کمان

بکتر و زلفه لایق طرد م  
 در آن شب لب لب کجاست  
 با طراف کسید معنی  
 ز هر چه زلفه زلفه کجاست  
 همه حریف دست آن کجاست  
 یا کاغذ زلفه زلفه کجاست  
 بهر صف لایق زلفه کجاست  
 بر لب لب آن کجاست  
 در شرف لب زلفه کجاست  
 ف و زلفه کجاست  
 در لب لب کجاست  
 در حلال لب کجاست  
 در صحن لب کجاست  
 در لب لب کجاست  
 در لب لب کجاست  
 در لب لب کجاست

<p>         سر او ختم سید المرسلین          بر او دل و تن گرفتند          بی لکنت هیچ لکت بی          با داد لکنته جوشان          چرخ بر شکر بعد از شهر یاد          لغز بود کار فرود آمدان          بدست شاه جده شاد          در ظاهر شکر و معجزه بحسن          نشانی کور است با          بود صفت معجزه کلید          است و ذلیل بجهت          سخن با جلال ایمان شدند          نمودند حاضر زرد در ادب          گفتند و سخن هر شیخی          منم بحسب و تو را با          دو امر و نیز تو را کردار       </p>	<p>         در آمد بل بر روی بین          بی دید ختم چه بر روی است          بر سید و دلش بی خبری          چه دیدند از معجزات لیلان          و با سید لکنته در شرف          در ناکه سید هر دو جان          بود یک اثر نفس شاد          لکن آویز این زمانه در کن          بگفتند کار سید و مقتد          بگفتند هر چه سید          چه دیدند این معجزه مصطفی          همه از دل و جان سگانه          در آمدند نزد رسول          بی دل و آن سید بی          منم بحسب و تو را با          بود دست تو سخن هر دو کردار       </p>
---	--

<p>         در خیمه زار تنم بر تن است          توید هاشم ناز و خنده بر تن          با هر تو باشد رضا و فسر          بود نسج این عقد در تن تو          ز این سخن صید رحمة در          چه یک است آن شعر ای کلید          بگفتند خدایه پاک لکن          در چشم کلدم فرزندین کن          بگفتند یار پر از کرم کن          در این شکره ز تن تو          در سینه است کین و شکر          بنشد در کبریا و سوری          و چون چو آن از طفیل است          بنویس اگر سید کایت          بر عزم او صید رحمة در          و من بگفتم خبر لانا م       </p>	<p>         زمین و سما حمد در دست          توید در جهات قل المرسلین          بگویم حکم تو خیر است و تر          کلید است این معجزه است تو          رخصت و قفلا در دست تو          یک لوح زرد در پیش برید          نوشته و در این سخن کلید          در دو جسم زار در کسرتون          نماند شکر منم بحسب کن          همه و شکر از حسن پیش          لکن بنده کاشق و قدر          بر این صفت سید سوری          این یک همه چند و پیش است          بنیاد یعنی صفت معجزت          بگویم صفت الفعاریه سر          بود در جهات هر دو لکنت نام       </p>
--	---



بر اولاد و اهل بیت خیر الامم	شاد و شاد و درود و سلام
و شاد و شاد و درود و سلام	بر ائمه و اولاد و اولاد
مگر و عدل و خیر و استقامت	هر دشمنان تیره و خبیثان
به همه به تیسین شعبان	الهی رحمتی رسول کریم
و یا خدا هر چه از انوار	بموز رخشت و لدل سولد
به آه هر خسته غم	بهر کس بگفته طینه
هر شسته غم ز در حرم	بفضل پاجرم صید حرم
بمقول ای بس لعین حسن	بر در هر سید مومن
هر شسته غم ز در حرم	سجده کعبه حسین شهید
به آنکه شکان سر در چو	بر کلاف و آخر ان سینه
هر بخت از آنکه در کربلا	به اهل سلاطین امام
به آنکه کل کلشن جیدی	به در در یاسین سپیدی
بد و هر چه شیعیان	نخستین همه عاصیان
به هر چه و هر چه قبر نور	عظمت آن خیر ز سر خیر تغیر
بگو تا قیام می خیزد زمین دل هر که است در دین	

یا رب هر چه از آنکه در کربلا	از نور خورشید و ماه و ستاره
تا سر کرم از صبح شمشاد	و اما آنکه شوم هر زخمی سحر
یا رب سینه ای که ایستاد خنجر	
شد در حرم کعبه کربلا	از مقدم کتف شده کعبه کربلا
لشسته کلایک ز رخ خنجر	بر چه بدیدند عید شد در کربلا
از کاف حرم جسد خرد در کربلا	
در در کربلا ای کعبه کربلا	تا ز کربلا از نور خورشید
شده حکم به ای کعبه کربلا	شده اول و اولی الدنیا کاف
بدید در کمال ز دم تا دم زرد	
ستاد هر چه زانکه در کربلا	بر در کربلا کاه آله بدعا کف
تا کاه عید کربلا شمشاد	از مقدم او شده همه اهل شرف
بنمود در خطه کربلا ز سفر	
رد ز کربلا بنمود کربلا	نیز آنکه ای کعبه کربلا
به هر چه زانکه در کربلا	نخستین شرف و در کربلا
نه ما و نه هر چه کربلا	
شده در کربلا در کربلا	پر سینه از کربلا لغظ خیر



شده عشق کرم این زه ن	ایک زن دارید که شش
هر که اول بنده در عشق پا	پرسد بر او دم داد و ؟
ناکه هر که نیت مرد لا عشق	باز کرد و پیر از چا عشق
سختی بر دره کردم چنان	جرعه نوشم شوم با چشمت
تا بگویم عشق تر عشق کجاست	در هر فرزندی اولیت
یا آمد دست از حسین	لوش کردیم بقیه پر سرورین
خوشه دین کشتی هر که در	شد روزی عدو دین کشتی
عشق و عشق از آن کجاست	شایدین کیم نمودیم از کشتی
عشق کشتی چوین تمس ک	رو تکی لم نزل کشتی کن
عشق کشتی چشم خورده	بجز این اهل نزار خوشه
عشق کشتی قفس کله نظر	پن جوایت همه بریده
عشق کشتی این چوین طرب	برزان و شتر است محرم
عشق کشتی بیک نظر کز جرم	در عجم دلد و ؟ کمال
عشق کشتی ای قوم از راه	نیزند آتش بجز کاه
عشق کشتی در سر کور و فا	سهل شد هر چه پیر از جفا
عقل کشتی بر نور پیمان رسول	از چه بر خوان زین پیرانی

عشق کشتی زه کار در عشق	هر که بعد تر ترا پند عشق
تشنه کرم کجاست عرب	کا در غم لب کاه بر در عرب
عاقبت کردید تر از عشق	پس خفته مال اندر چا عشق
شد روان سوختم چشم تر	سینه بر تیر کله کله سپر
از جناب است الله پند	پر بر لاله بنده عشق
عاقبت آن افسانه بر سر کزین	او حال از جور شیر بر زمین
شهر بگفت خجسته بر کزین	تا ناید سر جدا از کپرش
زیرین شمشیر میدید و جبر	بود مشغول مناجات و دعا
کا بر خداوند کرم لایزال	است جدم بیکش هر چه بدل
عاقبت شربین به چرب	را اس اوله از فکله خدا
تشنه لب بر دل کرد چمن	نوحه که کله ای اس آسمان
زین صفت و حش و طیر و باره	نوحه که کله ای اس آسمان

باش در کسب من محمد ز غم
بر سر و بر سینه زن از کج

تا بر اندام کله بگشایم کفن پوشیده	چشم تر ترا زین دیر کفن پوشیده
چو عیش و شرب بر کله بهار خن	با کس عیش و شرب تا کج کفن پوشیده





زمین کربت بلا برابر براندازد	ز خون خویش در این عشق کفایت
سود قبول شده در این کفایت	مکان خوش کند تر از بار کفایت
در کوهش که هر شش درین روز	در وقت تلبانه مدد کارند
فریاد آن کفایت در همه شش	از رخ خیر حیدر کردند
آید بکش عیار مکتب	برش توغیر ایضاً چارند
بگوش صغور و اندک سوسیدان	کفایت که ایضاً لیون چارند
بگواه لغیر لغیش تر کفایت	حیدر بدل انصاف کفایت
بر کوهش بر سر کتب صغور	لین آب خیر استر چارند
رین چه در وقت شش کفایت	لین کفایت قند کفایت
چو عابد چار اندیش روز	چو حال کفایت نشن کفایت
بر آب صبا کوه در شش	معدن برش ز کفایت
تجیر ناخدا در کوهش	از دایح حسین کفایت
شمر در کوهش کفایت	خجیر شملین کفایت
چو کفایت کفایت کفایت	چو شملین کفایت کفایت

نور

فک از شمشیر کفایت	نور لایق کفایت
مصطفی کفایت	نور کفایت کفایت
حیدر کفایت کفایت	از شش کفایت کفایت
په عار کفایت کفایت	نور کفایت کفایت
لغیر کفایت کفایت	خیر کفایت کفایت
مهر کفایت کفایت	همچو کفایت کفایت
شش کفایت کفایت	نور کفایت کفایت
کفایت کفایت کفایت	نور کفایت کفایت
نور کفایت کفایت	په معین کفایت
لا کفایت کفایت	خاک کفایت کفایت
از شش کفایت کفایت	کاف کفایت کفایت
از جنسی کفایت کفایت	از دق کفایت کفایت
شش کفایت کفایت	بر صغور کفایت کفایت
از دق کفایت کفایت	از دق کفایت کفایت

بافتن در لاله کوشش ز لبت	کای چون با کام؟ شمشیر
خواهم آنکه تا چشم بمس طرب	جمعه تو را در کوه بیشتر ترا
تا همه زبان بپند عشق شتابند	
پس بر من مصلحت کن و اینجانب	دشمن خویش را با هم کین
سر همه اسب رخ شعله در دیده	خبر خضای هر درین را بگویش نما
نزد من کین خبر اینچنان میداد	
پس بر من دین خضای نبرد	خبر خبر حیدر بیدار بگویش نما
شاه کافران غم ز لاله	کای در کین خردم بن خندان
رو بجهت کام بچو باه تا باین	
اشک لعل دیدار ز خورشید	در چشم من آنکه بر سر کین
صورت من مبارک را کشید	پس چو کین ز تیغ و کوه چینه
شدر و آنکه بپسیدان بچو ز یاد	
دوینا بیدان از تیغ نیر	کعبه عدل هر روز کعبه
سکون زدم جان روی در کین	بچو شیر نرک جمله در کین
رو بکوه که او در در زمان شدی قاف	
این سعد بد اختر چون چنان بد	چو مهربان کس که خوشتر از بد

نفر ز بر لاله شکر از کوه کشید	کای سپید بکین کین مرسل کین
شک در بر شامید است بچو ز یاد	
کای سپید در در و بچو کرد	شکر اندر تیغ محرابت و کوه کرد
صاحب شکر در در و صبر کوه کرد	از چهار رسوا در بد روی کس است او
موج بر سرش از بد بچو کوه عایند	
موج ز جبهه در تیغ شکر کرد	کوه در دهان از کین کس کین کرد
تیغ دین بچو صفت کوه کرد	آفتابان کشته همعدن بهر تیغ کرد
تا زنا در در و زنده ناله عمر ایند	
د اعظم و اما شکر ز یاد	ز غمش هر جزون کشته شستن
ریز ز از هر چشم غم شستن	بهر آنچنان بر زنده ناله کشته شستن
صفحه تیغ کوه دولت بر ایند	
آهن ز در حوت کین کلام کوه	هر در کفم کاف و تیغ کوه
آپ صحرای فخر بچو ز یاد	بهر حسین در تیغ شستن کوه
بر لاله معادیه کین تیغ ز یاد	را حسین بر سر تیغ هر کوه
در از جغایشت نمود و صحن	صبح بیدار ای راجه کوه
ز نهای شتم را بچو کوه بچو	قصد دشمنان بچو کوه



جن و ملک و زبان سخته	صیغ می ذکر نما حسین
جمعه همایه چشمند	جان بسر کبر و فایز حسین
هاتم و عکس دره اخوان بود	دلعه سر و جان بهای حسین
اگر چه شد قربان برت	در سوگواری من حسین
ش. روان گشته تریغ	فلا طغیان زلف بر حسین
در زه کین شمر گشاید	خبر سوختن در بنا حسین
رفش مناسیر و بیخ یزید	خاتم و کشت و در حسین
ظلم از فرقه بی نام بود	چکمه بر زلف کز پیر حسین
آه زلف لطف در کبر حسین	شمر لیلین خمیه سر حسین
سید زن و کریم کنان بود	روز جزا کشت کز حسین
جرم و کذا همه شیمان	بگذرد از لطف خدا حسین
راه جنان رسته تبیین	خادم نارت بقای حسین

بر هر چه زینت این حسین	
در هر چه زینت لقا حسین	
بسیار خرد و جفا کردید	در آتش حرم گشتید
بسیار بر لطف حس و دفا	کند زینت رخ گشتید

در چرخه شمشاد دین ملام	دل در بر زرد و مال کج چنگید
دل و لاد تپ بر آتش حرم	کر دیده تمام چون سپید
کر لبت همه آل مصطفی شد	هر که تو لب و لاله شد خداید
اگر چه روانه شد بیدان	لکشت شده دین بدر کفید
کایسر و روان نامیدم	کو بوم سخن پر کز منید
مخوام بدین صفت سب و دا	کز چشم بدین سدا کز کفید
رفیق تو چه جان رقابت من	نبه و کرم چه کوه منید

جز لکن بسوزم ز فرقت
در آتش صبر و دوا شیداقت

از کوشش جرم چون منم	کار سینه خف شکر منم
در کشتن سر در شهیدان	آتش لقا بر تمام منم
عجاس چه که غم میدان	لکشت شده دین کربا منم
میرانم ... آل شام	در روی تو فخر منم
رفیق تو چه جان رقابت من	ممنونت هرگز منم
عجاس بعباش بر بلوغ	زینت تو در رخسار منم
چون صبر رستم ز خیز تو	بجز ز لطف تو چه منم

لکشت که ز رفتن تو نمیدم	چو آینه ز پدید آمدنم
من بعد تو نیست هیچ سودی	این آه و فغان قبیل و نام

جز لکه بسوزم از فرقت  
در آتش صبر و استقامت

فرای ز جور جرح و افتادک	که دیدم بهر جان از دکانک
ابو نهمه خانه کفشد	سرسش دهنه بار ضلک
اهل حرم حسین مضموم	بجز سینه زنده بر خاک
لیلاج به بدید نو جوانش	شد بر عهد و پیمان کفک
از هر سو کشیده آه کفشد	بجز ز تو خبر حسرت جانک
بترانه جوان نامیدم	را آیت بر لب خنجر ناک
رفیق لبغزین ز بودی	جان و عمر و دل و دین و لاک
رفعت خدیجه بود نو	سازیمش دم از خنجرک
دست از کشیدن به شکل	حمار از تو برین آه حشرک

جز لکه بسوزم از فرقت  
در آتش صبر و استقامت

در راه بجز سینه جدم	هیچ کس نشد ز کف عمام
---------------------	----------------------

دایم حسن و خلد بر تاسم	ز روشم سبب استخوانم
اگر نه شد مضموم و لاغر	ز سر تو خویش در حاتم
تاسم برین که با کفشد	از هر سو کرب تا تو نام
هفت در کفش ز نامه	استش بمیدان جسم جدم
از جنبت و قاتل رخ مابم	للا بریز و استخوانم
لکشت ز پیش جادویش	عهد تو گشت و زنجارم
رفیق و من از فرقت برود	از دیده خویش غم چندانم
در دام عزت شدم گرفتار	ز خار در و غم ندانم

جز لکه بسوزم از فرقت  
در آتش صبر و استقامت

بر هر زده جور روز کاریک	از فرقت ز ناله زخم کاریک
از کس ایام مطسوم	شد غم ز سر زده جباریک
عهد بسیر بر جبهه و خور	بعد بر نیات و سهاریک
که در سینه چیم ضرر	از بس که کشید شفا ریک
در فرقت صبر برین لور	نشد سسماک به کف ریک
فرای کشید از کف کفشد	کای کس جان به پیر ریک

سر دم زلفش بر تو	دیر بجز وفا و عهد و پاری
لغتم که از سر حرم	بر تربت ز تمام کداری
نرمید شدم ز وصل تو	منه و در کم رسوخ کاری

جز آنکه بسوزم ز فرقت  
در آتش صبر و استیقت

نموده جگر حرم پر ام	کرده است عمر خویش بر ام
لکین خوشتر شد برین	تغشیت لبه در خیر ام
در نام سردر شهیدان	بر چرخ برین رسد خیر ام
زین سپان فتنه کشت	ز کشتن و در صحرای خیر ام
میگردد ایستاد نم	و در مهر حسین و سیر ام
زین سر محبت بلور	خواهم هر چه بر لب خیر ام
زین سر کشت بخار و در	آتش سر سبز خیر ام
پس کشت لب تشنه گان	رفیق تو چه در میسر ام
من بعد تو در جهان بجاری	بنشینم هر پیش کیر ام

جز آنکه بسوزم ز فرقت  
در آتش صبر و استیقت

محرمان بعد از این خست	بنام قبوش از کس است
محرمان ز غرت شد برین	از زرد است تا قیامت
محرمان چه بنده در کابوت	بختش هر سوز و دامت
محرمان بلش محبت تو	کزین کدوش کز سیمت
محرمان بجان تو شوق	از دوزخ تا نوحیش است
محرمان فکف بد امن تو	تا کس نکند با و هامت
محرمان در هیچ تنی	جز آنکه بگوید از کلامت
محرمان سخن از تو گوشت	تا در هر جهان بود هامت
محرمان بشهید که کفایت	با تو رسم از آن جمال و هامت

جز آنکه بسوزم ز فرقت  
در آتش صبر و استیقت

لکیده و کین مهر و فتنه خست	در کز چرخ حرم پر در ز
در کین لب و چو لب لعل	از غنا و تا رسید بر لعل
روشن گشته که هر دو لب	در کز چرخ حرم پر در ز
کافر و ناس تشنه بر سر	بر لاکارشان جور و جفا
رشته زلفش ز کف و خجسته	در کز چرخ حرم پر در ز

سبب غیر لکسین بر بود ای کلام  
 ناله سفید کلام از سر دور  
 قفس پر دستار و تون درین  
 ایامه گویند کف زین کاف  
 عمل کجاست بر این سبب  
 مده در خرد در تاج در بر کز  
 و شد زین به باغ و حرم کلام  
 ز بر کین آن کس که در سبب  
 استین صفت کس که سبب  
 شین در زین سبب کلام  
 در کس کید کان من دیده چندان

حشمت یاقوت سندان صفت کلام  
 در کس خیر حشمت پر در کس

حشمت یاقوت سندان صفت کلام	برین	در غم سلف ندین
در کس خیر حشمت پر در کس	خرد	این چه شد برین
	الاین	در غم سلف ندین

که کس دنیا به بر ختم رسد  
 یا ز بند بر سینه در سر ایام  
 که کس محبت بر ختم کند  
 یا کس خیر لب در خند کلام  
 تیر کون کرد درین ایام  
 چه راه کس خیر لب در کلام  
 خاکین که کس بنام  
 سر سوزد سر تون کرد کلام  
 عمل کردان پر در کس  
 سر بر این کس که کلام  
 که کس کینه بود هر که کلام  
 یا کس زین بر کس کلام  
 ز راه طعنان که کس کلام  
 با سوز الدیر سبب سوز کلام  
 متصل که خون هر کس کلام  
 ناکه سوز کس که کلام

حشمت یاقوت سندان صفت کلام  
 در کس خیر حشمت پر در کس  
 حشمت یاقوت سندان صفت کلام  
 در کس خیر حشمت پر در کس  
 حشمت یاقوت سندان صفت کلام  
 در کس خیر حشمت پر در کس

هنگامی که خون کوفته را در کوزه	نوک تمیز کرده در الم
یا کس نفع خندان و زوجه بریزد	
بر حسین از غم سینه	
دید که خون جگر سر جگر کشته شد	بهر شهید کرب و بلا جز الم نداشت
روز است دل با و خط بندگی	بشکست خمد و وز غم کوه چو نداشت
این جرم محترمش باث مبرد	اگر سچ جز سر جگر محترم نداشت
آن کس که تیر تیر است	صدیال دهر جگر قهر جگر نداشت
حسین بی سر در میان جگر کف	کوفته که گشته برین الم نداشت
پیش چشمش از کسب زبان	با آنکه شد در حق او جگر نداشت
در لاشه از زخم زاری	خون کوبیده بر سر نه و بدیدم نداشت
بارک کفایتش	مهر و محبتش بدل اندر عدم نداشت
مخزن بر این نور جگر کف غم	
خون زنده و نوک تمیز	
اگر کتب کل کذا در رسول	تصویر قره العین حسین
از غمش کشته پیش قدم و	حسین قره العین حسین
انگ در شغل و سایر جگر کرب	هر سر قره العین حسین

بدایر و شهباز چو شیر	خداست قره العین حسین
قره العین حسین کردان	زینت قره العین حسین
قره جان و مهر و دیده ام	لیلاست قره العین حسین
دیدن روزی بر پیشش شده نور	
البصرین قره العین حسین	
دید چون کسیر و غم نداشت	شهادت قره العین حسین
در اندیشه ملک ما نه خیرین	شرف قره العین حسین
یا درین سینه سینه طغیان	رفعت قره العین حسین
که کار کیش جگر بر آن نه فرزند	لقب قره العین حسین
شده و اسبها بنید از جگر شتر	
بدر حسین قره العین حسین	
هر طرفی سراغ از غم نداشت	عقاب قره العین حسین
کرد از غم عدو و شیخ و کف نداشت	خضاب قره العین حسین
حق در کف جگر نداشت	تکلیف قره العین حسین
تا بر دل خرمش پیش رستن	عاقبت قره العین حسین
عاقبت کشته شد از خنجر و زنجیر	سین قره العین حسین



چو کز دل کشته بی البر کلام	رسید قره العین حسین
دخفه کس نکند دلش بخوار	یزید قره العین حسین
این خبر چون بر او دم	برسد قره العین حسین
آه سیلا زهر کف جایت	بدید قره العین حسین

که محمد زهر کف رودان خون  
رضعین قره العین حسین

سودای کج کس کز کوه سیه که	همشده بچمن هر و ما که
ز آتش زده شراره بر کزن باری	چشم چون آسمان تبا که
چون شد در دشت شهیدان کف	زید کس کس کس کف که
کف کف یک کند یاری حسین	ما جو بر بر دلش کف که
بگردد زنده کف کف کف	بشکریا جوش چشم کف که
بر خیز فرزند کف کف کف	پن داغ تو جهان همه کف که
نفس در جرد کف کف کف	کف زمانه کف کف کف که
لیس جرد کف کف کف کف	دید کف کف کف کف کف که
کو با خبر شد ز عقیق کف کف	کین کف کف کف کف کف که
حزین کف کف کف کف کف	فد حسین کف کف کف کف که

باز پشده محترم	لوحه سر شد جود علم
کشت نایب شاه واقفان	ناله بد در است شده مام
بیز زمانه کف کف کف	خانه بخت نه در کف کف
مخزن زهر خاک رفته بر کف کف	هر شده همه کف کف کف
چهره لاله کف کف کف	غشیه دله کف کف کف
رنگ پریده خون کف کف	چاه درید کف کف کف
ناله بمبسل بر سر هر کل	است کف کف کف کف
صحن مطبق کف کف کف	کافر مطبق فارغ کف کف
ش به شین مانده کف کف	پسر عمریان کف کف
شکر اعدا کف کف کف	زان شده دلاجه کف کف
زخم اگر در کف کف	زین مضطرب کف کف
پن شده کف کف کف	خون جوان کف کف
زین کام در کف کف	داشت سر انجام کف کف
قید سلاسل کف کف	هم تر زل کف کف
آه کف کف کف کف	نار کف کف کف کف
کف کف کف کف کف	دامن هر خون کف کف



از چشم زخم خون برهنه کن  
چو زخم زخم در کج فشرده است

خانه زخم را بپوشد که در آن که  
بسیار است زخم بخوابان زخم  
تا ترخه بر خون زخم زخم زخم  
عاضه از جها چه شده زخم  
ش در تمام بدن که در آن  
تیر جرم خون زخم زخم زخم  
تا زخم زخم زخم زخم زخم  
چون زخم زخم زخم زخم زخم  
شست زخم زخم زخم زخم زخم  
بر مفاصل و جرم زخم زخم زخم

آستر زخم زخم زخم زخم  
در رنگ زخم زخم زخم زخم

بند زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم

چون شرم دم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
چون زخم زخم زخم زخم زخم  
در شرم زخم زخم زخم زخم  
در زخم زخم زخم زخم زخم  
سود زخم زخم زخم زخم زخم

زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم

چون زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم  
زخم زخم زخم زخم زخم





درخت شاد شاد است و درخت غم غم است	فقر فقره همه از نوک کج پرورش
هر که با دل و جان همگین است	هم در کج روزه روز او شود
بس که در کج با دل و جان یکدگر	کل کفش کج لاله بر کج خوش
هر که در کج شاد است و در کج غم	دایره کج بندند هم چون
دید هر که سر مبره پاره اگر برین	چو کج در کج همه ترغیب ترغیب
هر که در کج و کج با هم از کج	همه ترغیب کج کج کج کج
سخن کج در کج با هم از کج	بود لاله و در کج با هم از کج
دل ترغیب کج با هم از کج	جانبش هم روان در کج از کج

بس که در کج شاد است و در کج غم  
همه ترغیب کج کج کج کج

در کج در کج شاد است و در کج غم	فرای ز در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	شاد است در کج با هم از کج

این

این کج در کج شاد است و در کج غم	آه و فغان از این کج با هم از کج
در کج در کج شاد است و در کج غم	خوشد در کج با هم از کج

صیغ کج کج کج کج  
در کج در کج شاد است و در کج غم

سکینه کج کج کج کج کج کج	سند کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	رغم کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	روشن کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	کجا کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	سب کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	مهر کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	ببین کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	در کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	خبر کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	ز کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	شاد کج کج کج کج کج کج
کج کج کج کج کج کج کج کج	کج کج کج کج کج کج

<p>             جو نام برین کلمه شکر شود              چشم بر باران و لب پر شود              چون حسین آمد بدشت کعبه              س با نبر لبش نهان              دیده بود او بدشت در نام              لبش کف ز خاک نبردند              در حقش نشانیست              آنقدر شعریست شرم جوی              س با ن پدید برین تابه              روز دیگر چو صدای چوین              شد در آن کتب محمد زلف              پایت بر کسک و خاکی خوردند              تا که آمد در زمین نینسرا              دید هر جا بر شمشیر              اگر لبش نهانست حسین              بکفر عیس مشد و پز           </p>	<p>             تا برید سوز و غمک در زهر              تا جویم شرح جمال حسین              که در نزل در بر تو مریخ              طهر اسم و لبش کن              طهر او کشته جان تمام              چون بدست آورد زان کعبه              کشته لادن زمین کوشان              رو بچرا پشت بر بنقشدا              رخ زلفش و لعل برین استویا              در سالاد حسین کفایت              جنب کعبه کرب بلا بر کعبه              خون نازه شد بر دین ز نزل              رش آنکه در میان کشته              کشته در خاک و نغمه              تا س آن کام در او حسین              دست برایش کشته که کعبه           </p>
--	--

<p>             کفر عبد الله آن طفل صغیر              او شلکش بدین سر زد              بکعبه جبهه آنکس              خیر نشود بر جبهه              سوخت تا کشته لادن آئین              که در توها پس آن کعبه              در میان کشته تا کشته              دست کن بجای دلج ز خندا              کشته زلف بر هر زلف              مصطفی زلف بر هر کعبه              ز دست لادن بر هر زمین              تا سوز در زمین با شیدا           </p>	<p>             کفر صغیر کعبه              جسم زلف لم سینا              کشته بر آن جان ز خندان              ش و در کرم کشته              دست بر او زلفش              چاره شومان کرد زان              بر کفرش لب برین              دست بر کشته              ز حله کله آسمان              کشته زلف بر هر کعبه              زان کشته              تا سوز در زمین با شیدا           </p>
--	--

صیغه صغیر	صیغه کبیر
تضعیف شد	تضعیف شد

<p>             در کعبه کشته شد              هر کعبه کشته شد           </p>	<p>             در کعبه کشته شد              هر کعبه کشته شد           </p>
---	---





